

سوره‌ی طارق (۸۶)

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ. النَّجْمُ الثَّاقِبُ . آغاز این سوره هم، مثل بسیاری از سوره‌های کوچک قرآن، با سوگند است. بسیاری از سوره‌های قرآن دارای چندین سوگند است- سوگند به پدیده‌های مختلف. در این سوره به دو چیز سوگند خورده شده است: به «آسمان» و «طارق». این که آیا دورا باید یک سوگند به شمار آورد یا دو سوگند، بستگی به این دارد که بدانیم طارق چیست.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ . تو چه می‌دانی که طارق چیست؟ طارق پدیده‌ای است چنان با عظمت و ناشناخته که حتی به گیرنده‌ی وحی، پیامبر مکرم، گفته می‌شود تو چه می‌دانی که طارق چیست. عبارت **وَمَا أَدْرَاكَ** که چندین بار در قرآن آمده ، عمدتاً در مورد پدیده‌هایی است که به سادگی قابل درک نیست. مثل : **وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ**^۱ . تو چه می‌دانی که یوم فصل و قیامت چیست و چگونه است. یا: **وَمَا أَدْرَاكَ مَا لِيْلَةُ الْقَدْرِ**^۲ . چنان که اگر کودکی از شما بپرسد مثلاً ترانزیستور چیست، چه جوابی به او خواهید داد؟ می‌گویید تو چه می‌دانی که ترانزیستور چیست؟ (مادریک ما الترانزیستور!) مقدمات دانش آن را نداری تا من بتوانم برایت توضیح بدهم. در قرآن هم، وقتی درباره‌ی پدیده‌ای بسیار عظیم و صعب سخن به میان می‌آید، حتی به پیامبر گفته می‌شود که تو چه می‌دانی که آن چیست. حالا شما قیاس کنید که ما چه‌گونه باید آن را درک کنیم. اما با این حال اشاره‌ای می‌کند که طارق چیست:

النَّجْمُ الثَّاقِبُ . طارق نجم است. نجم یعنی ستاره، ستاره‌ی ثاقب. «ثاقب» را ستاره‌ی درخشان و نافذ ترجمه کرده‌اند. ولی اگر می‌خواست به ستاره‌ی بزرگ و درخشانده سوگند یاد کند، چرا از کلمه‌ای دیگر ، که به وضوح معنی ستاره‌ی درخشان را برساند ، استفاده نکرده است؟ ثاقب یعنی شکافنده و نفوذ کننده؛ بلند و پرتوافکن؛ چیزی که در همه‌ی اشیا ء نفوذ می‌کند.

۲. قدر (۹۷) / ۲ .

۱. مرسلات (۷۷) / ۱۴ .

اما جواب این سوگند: **إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ**. نفسی وجود ندارد مگر آنکه بر او حافظی هست. در بحث سوره‌های قبل، اشاره کردم که چه ارتباطی بین آسمان و ستاره‌ی طارق با مسئله‌ی محافظت از انسان وجود دارد. شناخت طارق البته سخت و دشوار است. در عربی به چکش «مَطْرَق» می‌گویند، چون کوبنده است. بنابراین، در مفهوم طارق نوعی کوبیدن و فشرده‌گی وجود دارد. پس یک معنایش کوبیدگی است. معنی دوم آن حرکت در شب است. در بعضی ترجمه‌ها نوشته‌اند: سوگند به آسمان و ستاره‌ی شب. آنها از طارق همان مفهوم شب را گرفته‌اند. اما همه‌ی ستاره‌ها در شب ظاهر می‌شوند و این صفت اختصاص به طارق ندارد. پس «ستاره‌ی شب» مفهوم رسایی برای کلمه‌ی طارق نیست. اما این کلمه معنی دیگری هم دارد: صدای پای کسی که در سکوت شب بر زمین گام می‌گذارد. پس «طارق» بر چهار معنی دلالت دارد: ستاره؛ ستاره نافذ، کوبیدگی و تراکم؛ حرکت در شب.

در زمان نزول این آیات مردم عربستان هیچ اطلاعی از علوم کیهانی نداشتند ولی امروزه با پیشرفت‌های علمی، پرتوی بر این مجهولات افکنده شده و بشر از راز آسمان‌ها تا حدی آگاه شده است. پیش از دو قرن است که دانشمندان پی برده‌اند که در آسمان ستاره‌های فوق سنگینی وجود دارند. این فرضیه را، اولین بار لاپلاس، با توجه به فیزیک نیوتونی، مطرح کرد. او گفت که به احتمال قوی در آسمان ستاره‌هایی وجود دارند که نور هم نمی‌تواند از جاذبه‌شان فرار کند.

پیش‌بینی او شبیه کار مندلیف در شیمی است که با جدول معروف خود وجود عناصری را در طبیعت پیش‌بینی کرد که بعد همه‌ی آنها کشف شد. اما تا زمان ثابت شدن نظر لاپلاس مدت‌ها طول کشید، یعنی تا سال ۱۹۱۵ و حدود ۹۰ سال پیش، که دانشمندی به نام شوبارس چارت، با استفاده از تئوری نسبیت عام اینشتین، ثابت کرد که چنین ستارگانی در آسمان وجود دارند. ۱۵ سال بعد از او، اینهایمر، که او را به عنوان پدر بمب اتمی لقب داده‌اند، از راه محاسبات ریاضی به همان نتیجه‌ی چارت رسید و وجود چنین ستاره‌هایی را محرز دانست، بی‌آنکه کسی تا آن روز آنها را دیده باشد. پس، هم از طریق فیزیک نیوتنی، و هم از طریق ریاضیات وجود این ستارگان اثبات شد؛ تا اینکه حدود سی سال پیش اخترشناسان توانستند با تلسکوپ‌هایی که با امواج رادیویی کار می‌کند، آثار آنها را شناسایی کنند. در زمان ما، دانشمندی که پیش از دیگران در این باره تحقیق می‌کند استیون هاوکینگ، فیزیکدان معروف انگلیسی، است. او از گردن به پایین فلج است و فقط چند تا از انگشت‌های دست چپش کار می‌کند. هاوکینگ حتی قادر به سخن گفتن نیست. اما کسی است که تمام دنیا چشمش به او دوخته است تا ببیند دربارهی جهان ما چه می‌گوید. این آدم از انسان‌های شگفت‌آور دنیای ماست. با همان چند انگشت با کامپیوتر کار می‌کند و از طریق این دستگاه سخن می‌گوید. او صدها شاگرد دارد که بیشترشان از دانشمندان جهان به شمار می‌روند. تخصص او در زمینه‌ی همین ستاره‌هاست. این دانشمند نابغه برای جهان دانش دستاوردهای علمی عظیمی ارمغان آورده که همان کشفیات ژرف و

شگرف درباره‌ی عالمی است که هزاران سال نوری با ما فاصله دارد. در زمان حاضر او معروفترین دانشمند نجوم در جهان است.

باری، آنچه اخترشناسان جهان تاکنون به آن رسیده‌اند، این است که ستاره‌ها وقتی به پایان عمر خود می‌رسند، تغییرات بنیادی می‌کنند. مثلاً خورشید زمانی که فعل و انفعالات کنونی‌اش، یعنی تبدیل دایم هلیوم به هیدروژن، به پایان رسید، نیروی جاذبه‌اش به حدی می‌رسد که از شدت فشردگی یک میلیون برابر کوچکتر از حجم فعلی‌اش می‌گردد و به اندازه‌ی کره‌ی زمین در می‌آید، تقریباً به صورت هاله‌ی سرد و سفید رنگی که به آن اصطلاحاً «گوی سفید» می‌گویند. و در عوض، پوسته‌اش پف می‌کند و دارای حجم عظیمی می‌شود. مطابق محاسباتی که کرده‌اند، سه حالت ممکن است برای ستاره‌ها پیش بیاید. یک حالت برای ستاره‌های است که در حد و اندازه‌ی خورشید ماست. ولی اگر از این خورشید $\frac{1}{3}$ تا $\frac{3}{2}$ بزرگتر باشد، یا $\frac{1}{5}$ تا ۳ برابر خورشید باشد، هنگام به پایان رسیدن عمرش، به شدت از خورشید در وضع مشابه فشردمتر و دارای چگالی بیشتر می‌شود، چون جاذبه‌اش در آن صورت فوق‌العاده بیشتر خواهد شد. تصاویری که از الکترون و نوترون اتم ارائه شده است نشان می‌دهد که الکترون‌ها پیوسته جمع و جمع‌تر می‌شوند و به درون هسته می‌روند. شبیه به اینکه یک کیسه پر از توپ پینگ‌پنگ را بگذارند زیر پرس و آن قدر بر آن فشار وارد کنند که تبدیل به ماده‌ای کوچکتر از یک توپ پینگ‌پنگ بشود. این ستاره هم، با آن عظمت که ممکن است سه برابر خورشید باشد، به قدری کوچک و فشرده می‌شود که شاید قطرش به حدود بیست کیلومتر برسد. در این شرایط جنس این ستاره فقط نوترون است. و یک سر سوزن از این ستاره یک میلیون تن وزن دارد. به این ستاره‌ها «ستاره‌های نوترونی» می‌گویند. یعنی تمام ستاره یکپارچه نوترون است. اینها اصلاً دیده نمی‌شوند. فکر می‌کنم حدود سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۵ بود که برای اولین بار آثار ستارگان نوترونی را مشاهده کردند. آنها با سرعت فوق‌العاده‌ای به دور خودشان می‌چرخند. و بعضی از آنها در هر دقیقه ۶۲۴ بار به دور خود می‌گردند. اینها نوری از خود ندارند، ولی اشعه‌های ایکس و گاما به زمین ساطع می‌کنند. امروزه دستگاه‌هایی ساخته‌اند که این اشعه‌ها را می‌گیرند. تا حدود بیست سال پیش تقریباً ۳۰۰ ستاره از این نوع را کشف کرده بودند؛ تا حالا قاعدتاً باید هزاران کشف شده باشد. تحقیق کرده‌اند که اگر حجم ستاره‌ای از سه برابر و نیم خورشید بیشتر باشد، آن قدر چگالی آن زیاد می‌شود که حتی همان نوترون را هم در خودش فرو می‌شکند و فرو می‌برد. و این همان فرایند پدید آمدن «سیاه چاله»^۱ است. سیاه‌چاله‌ها بیش از حد تصور سنگین‌اند. اگر ستاره‌های نوترونی یک سر سوزن یک میلیون تن باشد، سیاه‌چاله‌ها یک سر سوزنشان یک میلیارد تن وزن دارد. در مقام مقایسه، کره‌ی زمین ما اگر هموزن آنها شود، آن‌گاه حجم آن به اندازه‌ی یک نخود، یعنی حدود هفت میلی‌متر، خواهد شد. به عبارت دیگر، وزن یک نخود از سیاه‌چاله برابر با وزن کره‌ی زمین است. «سیاه چاله» هم به این جهت

به آنها گفته می‌شود که هیچ وقت دیده نمی‌شوند، چون جاذبه‌ی آنها به قدری قوی است که حتی نور هم نمی‌تواند از آنها بگریزد. چون ما هر چیزی را در صورتی می‌بینیم که نور به آن برخورد کند و به چشم ما برگردد، ولی سیاه چاله ، نور را هم در خودش فرو می‌برد؛ مثل چاه عمیقی که هر چیزی را ببلعد. آنها را فقط از طریق ستاره‌های هم‌نشین و قرین آنها شناسایی شده اند. و البته خود این شناسایی هم از نظر علمی بحث مفصلی دارد. این بود خلاصه‌ای از آنچه تا به امروز در علم ستاره‌شناسی کشف شده است. به هر حال، آسمان‌ها پُرند از این ستاره‌های نوترونی و سیاه‌چاله‌ها.

پس، تا اینجا ستاره‌ای را شناختیم که به شدت فشرده و کوبیده شده است. این دو معنی «طارق» بود، از آن چهار معنی که گفتیم: ستاره بودن و فشرده بودن.

مفهوم سوم شب بود. اما نه «ستاره‌ی شب»، چون ستاره‌هایی که وصفشان گذشت هیچ کدام در شب دیده نمی‌شوند. با این حال، اینها ستاره‌هایی اند که به یک معنا زنده نیستند و مرگشان فرا رسیده است. ستاره‌های نوترونی و سیاه‌چاله‌ها هر دو در تاریکی‌اند و هیچ نوری ندارند.

و معنی چهارم اینکه ثاقب‌اند. یعنی، با وجود آن‌که فاقد نورند ، نفوذ دارند ، که همان اشعه‌های ایکس و گاما و جاذبه‌ی فوق‌العاده‌ی آنهاست. یک سیاه‌چاله با آن که قطرش حداکثر ده کیلومتر است، یک کهکشان را، با میلیون‌ها خورشید آن، به دور خودش می‌چرخاند. مثل میخی که به نقطه‌ای کوبیده باشند و یک کهکشان را به آن بسته باشند. پس، ستاره‌های نوترونی و سیاه‌چاله‌ها هر دو در حقیقت محافظ کهکشان‌ها و جهان هستی‌اند. بنابراین، هر یک از آن ستاره‌ها اثرش در میلیون‌ها ستاره «ثاقب» و نافذ است و همه‌ی آنها تحت تأثیر جاذبه‌ی آن قرار دارند. چنین عظمتی را می‌گوید : **وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ**. تازه، همه‌ی اینها که گفته شد ، براساس تئوری‌هایی است که در آغاز راه‌اند و دانشمندان تازه شروع کرده اند به شناخت رابطه‌ی کهکشان‌ها با یکدیگر - کهکشان‌هایی که هزاران سال نوری با یکدیگر فاصله دارند.

و از این همه شگفتی نتیجه می‌گیرد: **إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ** . برای هر نفسی نگهبانی است. پس، همان‌طور که بر جهان هستی نگهبانی گماشته شده و این میلیاردها ستاره و خورشید بدون نگهبان و بدون نظام در آسمان پراکنده نشده‌اند بلکه با هم هماهنگ‌اند و رشته‌ای آنها را به هم متصل کرده که حافظ آنهاست، پس، همه چیز و همه کس در جهان هستی تحت حفاظت قرار دارد. آیاتی در قرآن هست که می‌گوید از پشت و مقابل انسان نیروهایی بر او گمارده شده اند که او را حفظ می‌کنند (رعد ۱۱). چنین نیست که خداوند ما را خلق کرده و سپس رهایمان کرده باشد. هم حیات ما پیوسته محافظت می‌شود و هم اعمال ما. همه چیز در این دنیا براساس حساب و کتاب و محافظت است. جهان مدیر و مدبری دارد که همه‌ی جزئیات کار جهان را زیر نظر او انجام می‌گیرد و باید گفت که دوربین‌هایی در جهان همه چیز را ضبط می‌کنند. حال، از عظمت کیهان، از آن بی‌نهایت بزرگ، پایین می‌آید و به انسان خاکی می‌پردازد:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ . از بی‌نهایت بزرگ باز می‌گردد به بی‌نهایت کوچک. این «فاء» در **فَلْيَنْظُرِ** برای نتیجه است. می‌خواهد انسان اول نگاهی به عظمت‌های جهان بی‌کران بیفکند و سپس به خودش بازگردد. **مِمَّ خُلِقَ**. تو از چه آفریده شده‌ای؟ **خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ**. از آبی جهنده. درست همان‌طور که در نظام عالم «ثاقب» را ذکر کرد، اینجا «دافق» را آورده است. همان‌طور که ثاقب نفوذ کننده و رو به جلو رونده است، نطفه‌ای هم که انسان از آن آفریده شده «دافق» و شتابنده و پیش رونده است. میلیون‌ها اسپرم نیز، درست مثل آنکه با یکدیگر در حال مسابقه اند، به سرعت رو به جلو می‌شتابند تا یکی بتواند وارد هسته بشود و وقتی وارد شد، بلافاصله هسته بسته می‌شود. اینها همه حالت «دافق» دارند. همه در حرکت و شتاب‌اند. انگار ۲۵۰ میلیون سرباز برای گرفتن قلعه‌ای در حال حمله‌اند. در این آیه هم کسانی به ظاهر توجه کرده‌اند و حالت جهندگی ظاهری را منظور گرفته‌اند. ولی از نظر فیزیولوژیک، کار اسپرم دقیقاً مثل آن است که می‌خواهد به جایی نفوذ کند و وظیفه‌ای را انجام بدهد. در هر حال، آنچه مهم است این است که بدانیم این حرکت و استعداد درون اسپرم‌های کوچک، که هر کدام برای خود عالمی‌اند، از کجاست؟ به تعبیر حضرت علی: **أَتَزْعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ؟** تو گمان می‌بری جرم ناچیزی هستی. **وَ فِيكَ أَنْطَوِي الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ**. درحالی که عالمی عظیم‌تر از عالم بیرون درون تو است. **يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ**. «صلب» یعنی سخت و محکم، و «ترائب»، جمع «ترابه»، به معنی نرم است. بسیاری از مفسران گفته‌اند آن آب جهنده از پشت و سینه خارج می‌شود. درحالی‌که می‌دانیم چنین نیست و اسپرم از پشت انسان خارج نمی‌شود. بعضی‌ها گفته‌اند که منظور از «ترائب» سینه‌ی زن است. ولی این گفته هم اساس علمی ندارد و نطفه‌ای که تولید می‌شود ربطی به پشت و سینه‌ی انسان ندارد. به نظر می‌رسد این آیه به مواد سخت و نرم تولید شونده در اندام اشاره کرده است و از «ترائب» هم می‌توان مفهوم مقابل «صلب» را در نظر آورد. در مجموع، نطفه فرایندی را طی کرده و از مجموعه‌ای از مواد سخت و نرم پرورده شده است. فرآورده‌ای است هم از استخوان و هم از گوشت و عضله. چنان‌که در مورد شیری هم که از پستان برخی چارپایان خارج می‌شود همین را می‌گوید: **يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ فُرْتٍ وَدَمٍ لَبَّأً خَالِصًا سَائِبًا لِلشَّارِبِينَ**^۱. شیر از میان خون و «فرت»، یعنی غذای هضم شده در روده‌ی حیوان بیرون می‌آید که نوشیدنی پاکیزه و گوارا و لذت‌بخشی است. غذایی که جاندار می‌خورد، پس از هضم شدن و به صورت شیر در آمدن، موادش جذب خون می‌شود و سپس مویرگ‌های اطراف معده آنها را منتقل می‌کند به غدد پستانی و در آنجا تبدیل به شیر می‌شود. یعنی شیر فرایندی است از غذاهای هضم شده و خون. در مورد نطفه هم جریانی مشابه در کار است و از میان مواد و اعضای سخت و نرم بدن تولید می‌شود، که در هر بار آمیزش زن و مرد حدود ۲۵۰ میلیون از آنها تولید می‌شود که هر کدام تمام خصوصیات ژنتیک و پرونده‌ی مرد و زن و حتی نسل‌های قبلی آنها را همراه خودشان دارند. یعنی در D.N.A هر یک از مرد و زن

خلاصه‌ی وجودشان نهفته است، درست همان‌طور که در عالم کهکشان‌ها هم، در یک سر سوزن از ستاره های نوترونی، با میلیاردها تن وزن، همه چیز آن جمع و خلاصه شده است.

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ. و نتیجه‌ی همه آنچه گفته شد این است که خداوند بر بازگرداندن آدمی قادر است. پروردگاری که از ذره‌ای به این خردی شما را آفریده است، چرا در قدرت او شک می‌کنید که آیا پس از مرگ حیات را به شما باز خواهد گرداند یا نه؟ قرآن بارها این گفته‌ی کافران را که چه‌گونه ممکن است انسان پس از مرگ و خاک شدن دوباره زنده شود، نقل کرده و در جواب آنها همین سخن را تکرار کرده است که آیا نمی‌نگرید که از چه آفریده شده‌اید؟

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ. روزی که نهان‌ها آشکار شود، آن روز تمام اسراری که امروز بر شما پنهان است، یا شما سعی در پنهان کردن آن دارید، فاش خواهد شد. در سوره‌های دیگر قرآن می‌گوید که در آن روز انسان از کار آفرینش و دستگاه شگفت‌آور خلقت سخت به حیرت خواهد افتاد که هیچ کوچک و بزرگی از کردار او را از قلم نینداخته و همه را ثبت کرده است. یک لبخند کوچک، یک اخم، یک پشت چشم نازک کردن، همه را در خود ضبط کرده است. می‌بیند که هیچ چیز فراموش نشده و تمام وجود او بر آنها گواهی می‌دهد. پوست بدن، دست، پا، همهی اعضا بر آنچه کرده‌اند شهادت می‌دهند و بنابراین هیچ چیز در آن روز پنهان نخواهد ماند.

آن‌گاه به انسان گفته می‌شود: **فَبَصُرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا**^۱ امروز چشمت تیزبین است. اکنون با چشم خود می‌بینی که آنچه به تو گفته شده بود راست بوده است. امروز حقایق برایت روشن شده است و به حقیقت این گفته رسیده‌ای که: **مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**^۲. سخن بر زبان نمی‌آورد مگر آنکه نیروهایی مراقب و حاضر و آماده آن را به سرعت می‌گیرند: **إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ**^۳. دو نیرو از جانب چپ و از جانب راست بر شما گمارده شده، که اعمال نیک و بدتان را ضبط و ثبت می‌کنند. بعضی از مفسران گفته‌اند منظور دو فرشته است که بر شانه‌های چپ و راست انسان نشسته‌اند. به همین جهت است که اهل تسنن پس از نماز، سر را اول به طرف راست و بعد به طرف چپ برمی‌گردانند و به آن دو فرشته سلام می‌کنند. اما قرآن اسمی از شانه و دوش نبرده و فقط گفته جانب راست و جانب چپ. بنابراین چه بسا منظور اعمال چپ و اعمال راست انسان باشد، چنان که از «اصحاب الیمین» و «اصحاب الشمال» هم سخن گفته است و یعنی کسانی که نیک و شایسته و خجسته اند (اصحاب یمین) و کسانی که گرفتار و تیره روزند (اصحاب شمال). این تعبیر همه تمثیلی است برای افاده این مراد که کارهای بد و خوب ما هیچ کدام از میان نمی‌رود. در آن روز **فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ**. آدمی را نه نیرویی است و نه یار و یآوری. نه خودش نیرویی دارد و نه کسی می‌تواند کمکش کند.

۱. ق. (۵۰) / ۱۷.

۲. ق. (۵۰) / ۱۸.

۳. ق. (۵۰) / ۲۲.

و بار دیگر سخن از آسمان به میان می‌آورد و به آن سوگند می‌خورد: **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ**. سوگند به آسمان باز گردنده. یعنی چه «بازگردنده»؟ **ذَاتِ الرَّجْعِ** عمدتاً تفسیر شده به تکرار سال. یعنی تکرار چهار فصل در هر سال، گفته‌اند این معنی رجوع دایمی است. و در مورد آیهی بعدی، **وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ**. (سوگند به زمین شکاف دارنده) هم باز همین را می‌گویند که چون زمین شکاف برمی‌دارد، یعنی در زمستان ترک می‌خورد و در شکاف‌هایش دانه‌های گیاهان می‌رویند و این انبساط و انقباض زمین در زمستان و بهار دائماً تکرار می‌شود، به این جهت به آن **ذَاتِ الصَّدْعِ** گفته است. بیشتر مفسران به این معنا گرفته‌اند. یعنی به‌طور کلی تجدید حیات طبیعت. ولی به نظر می‌رسد مسئله بالاتر از این است. مطالعات اخیر نشان داده است که طبقات جو زمین هر کدام به نحوی نقش بازگشت دهنده ایفا می‌کنند؛ برخی از این لایه‌ها مثل لایه ازن امواج مضرو مرگبار کیهانی مثل اشعه ی فرابنفش را به فضا بر می‌گرداند همچنین لایه مگنوسفر که ذرات مضر را بوی اکتیو خورشیدی و کیهانی را پیش از آنکه به زمین برسند، به فضا بر می‌گرداند و برخی لایه‌ها بر عکس عمل می‌کنند؛ یعنی آنچه را مربوط به زمین است به آن بر می‌گرداند و مانع فرارش می‌شوند. مثل لایه تروپوسفر که بخار آب ساطع شده از زمین را به صورت باران بر می‌گرداند یا لایه یونسفر که امواج رادیویی فرستاده شده از مراکز پخش را به نقاط دیگر زمین منعکس می‌کند و مردم می‌توانند برنامه‌های مختلف رادیویی و تلویزیونی را در نقاط دیگر زمین دریافت کنند.

از زاویه کلی و جامع تری از آسمان زمین نیز می‌توان به موضوع رجعت نگاه کرد؛ باید دانست که آسمان دایم در حال رجوع است و تنها منحصر به این موارد نیست. هر روز در آسمان هزاران ستاره متولد می‌شود و هزاران ستاره می‌میرد. و ما از این رویدادهای عظیم کیهانی غافلیم، مگر آنها که با تلسکوپ‌های رادیویی به رصد ستارگان می‌پردازند. در روی زمین هم همین ماجراست. در زمین هم هر روز و هر دقیقه صدها هزار انسان متولد می‌شوند و می‌میرند. و این رویداد دائماً دارد در زمین تکرار می‌شود. در آسمان‌ها، برخی ستاره‌ها انرژی‌شان تمام می‌شود و از باقی مانده‌های آنها و گازهای منبسطشان از نو ستاره‌هایی متولد می‌شود. تکرار در هر دو نظام است و جهان در حد ذات چنین است. گفتنی است که «صَدْع» به معنای جدا شدن هم هست. یعنی زمین روزی، مثل سیبی رسیده که از درخت جدا می‌شود، از مدار خود کنده و جدا خواهد شد. تمام ستاره‌ها این‌طورند. آنها به جایی می‌خکوب نشده‌اند که همیشه در آنجا بمانند. در هر حال، نکته‌ی مهم در این سوره، که باید به آن درست توجه کرد، این است که انسان باور کند که روزی باز می‌گردد. در آیهی یازدهم گفت: **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ**. و در آیهی هشتم گفت: **إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَابِرٌ**. پس، اصلاً محور سوره مسئله‌ی رجعت و باور داشتن به آن است. جهان فی نفسه دارای رجعت است. هیچ موجودی از میان نمی‌رود و نیست و نابود نمی‌شود. اصلاً نیست و نابود شدن معنی و تصور ندارد. همه چیز هست و باز می‌گردد و تکرار می‌شود. منتها تکرار در مرحله‌ی واحد نیست و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر

متفاوت می‌شود. آفریده‌ی خدا باد هوا نخواهد شد و آفرینش عبث نیست. ما پس از مرگ به عالم دیگری منتقل می‌شویم که اعمال امروز ما آن را ساخته است. ما امروز داریم عالم فردایمان را می‌سازیم.

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ . این نتیجه و جواب دو سوگند قبلی است: این سخن ، سخن «فصل» است. «فصل» یعنی حجاز و مانع و جدا کننده حق و باطل . اینکه می‌گویند فلانی قولش «قول فصل» است، یعنی سخنش میان حق و باطل جدایی می‌افکند و حق را آشکار می‌کند. به تقسیمات چهارگانه سال هم «فصل» گفته می‌شود چون هر یک از دیگری جداست. در قرآن روز رستاخیز را هم «یوم الفصل» نامیده، چون روز جدایی میان عالم دنیا و عالم آخرت است. می‌گوید سخن قرآن سخن فصل است، چون حق را از باطل جدا می‌کند. **وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ**، سخن بیهوده و باطلی نیست. بعضی از مردم این سخنان را حداکثر یک سلسله اطلاعات علمی تلقی می‌کنند که به زندگی امروز آدمها ارتباط ندارد؛ اما اگر کسی در این حقیقت تأمل کند که آینده‌اش را و آخرتش را همین زندگی حداکثر صد ساله‌ی امروزش می‌سازد، سراپای وجودش به لرزه خواهد افتاد. شما فکر می‌کنید چرا پیامبر یا حضرت امیر پاسی از شب را بیدار می‌ماندند و به عبادت و دعا می‌پرداختند؟ چرا در دل شب بی‌تابی می‌کردند و می‌گریستند؟ آیا جز عظمت حقیقی بود که تاب روبرو شدن با آن را در خود نمی‌دیدند؟ اگر همین فردا قرار باشد برای ما اتفاق مهمی بیفتد، سخت فکرم‌ان را مشغول خواهد کرد و شاید شب خوابمان نبرد؛ اما اگر بدانیم که مثلاً یک ماه بعد اتفاق خواهد افتاد، دیگر به آن شدت به آن فکر نمی‌کنیم. و اگر بدانیم که سال آینده اتفاق می‌افتد، سعی می‌کنیم فراموشش کنیم و به خود دل‌داری بدهیم که حالا تا سال آینده خدا بزرگ است. اگر آن اتفاق قرار باشد ده سال بعد بیفتد، شاید اصلاً فکر آن را هم نکنیم. از همین روست که برخی خود را فریب می‌دهند که چه کسی از آن دنیا برگشته و خبر آورده که بشود به آن اعتماد کرد؟ آنها خود را قانع کرده‌اند که به این چیزها فکر نکنیم بهتر است. ولی خداوند هشدار می‌دهد که این سخنان برای تو گفته شده؛ اینها هزل و شوخی نیست. خدا با تو شوخی ندارد و هزل نگفته است. بلکه قول او قول فصل میان حق و باطل است. حقیقت آن است که شما روزی نزد او باز خواهید گشت و پنهانی‌های وجودتان آشکار خواهد شد. انسان‌ها در آن روز کارنامه‌ی عملشان را خواهند گرفت. پس، آگاه باشید که زندگی بعدیتان تابع اعمال امروزتان است.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا . اینان برای زندگی امروز خود چاره‌اندیشی می‌کنند و ترفند می‌اندیشند و اعتنایی به این انذارها ندارند. روز و شب در فکر حيله و نیرنگ برای رسیدن به مقاصد دنیوی خویش‌اند. **وَأَكِيدُ كَيْدًا** . و من نیز کید می‌کنم. مثل معلمی که خیر دارد کدام دانشجویان سرکلاس‌ها حاضر نمی‌شوند . می‌گوید اینها سرشان گرم کارهای خودشان است و حساب کتاب کارهای دنیائی‌شان را دارند، اما نمی‌دانند ما هم برای خودمان حساب و کتابی داریم ، هر چند حالا کاری به آنها نداریم، ولی وقتی که آخر ترم

شد، آن وقت می‌بینند که ضرر کرده‌اند و از عهده‌ی امتحانات بر نمی‌آیند. ورقه‌ی امتحان را که مقابلشان گذاشتند، آن وقت می‌فهمند که چه اشتباه بزرگی کرده‌اند.

در پایان سوره سخن از آزادی است. به پیامبر می‌گوید رهایشان کن و کاری به کارشان نداشته باش. پیامبر باید چه کند؟ باید به آنها مهلت بدهد: **فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ**. کافران را مهلت بده. نزاعی در کار نیست. آنها آزادند. بگذار به کار و کیدشان ادامه دهند. چه‌گونه مهلت دهد؟ **أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا**. این جمله دو بار در قرآن آمده؛ یک بار در سوره‌ی «مزمّل»: **وَمَهَلَّهُمْ قَلِيلًا**^۱ (و اندکی مهلتشان بده). و یک بار هم در همین آیه. پس، اصلاً مهم نیست که این مهلت چه قدر طول بکشد؛ صد سال هم که باشد، باز در برابر عمر ابدی حتی به اندازه‌ی یک میلیونیم ثانیه هم نیست؛ اصلاً به حساب نمی‌آید.

اما مهلتی که در آخرین آیه این سوره آمده، به این معنی نیست که پیامبر باید از آن پس از کافران فاصله بگیرد و بگوید که دیگر کاری به کارشان نخواهم داشت، چون این مهلت مهلت «مراوده» است. مهلت دفع نیست، مهلت جذب است. مهلتی است خیرخواهانه و مهربانانه و مدارا جویانه. مهلتی که مخالف را جذب کند. این بود که پیامبر هیچ‌گاه با کسی رفتار دشمنانه و کینه‌جویانه نداشت. البته اگر می‌خواستند با جنگ مانع تحقق اسلام شوند، در مقابلشان می‌ایستاد، ولی در مورد اعتقادات، هم پیامبر و هم امامان، بنای کارشان بر جذب مخالف بوده است، نه دفع او. سیره‌ی آنها این بود که بدی را با نیکی پاسخ دهند. و این رفتار مردم را جذب و شیفته‌ی آنها می‌کرد. و این شیوه را خود قرآن هم سفارش کرده است: **وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا**^۲. وقتی که نادانان بندگان خداوند را مخاطب سخنی ناروا قرار می‌دهند، پاسخ آنها مسالمت‌آمیز است. مؤمنان هیچ وقت عکس‌العملی رفتار نمی‌کنند و زشتی را با زشتی جواب نمی‌دهند.

پس، به طور خلاصه، سوره‌ی «طارق» اول انسان را متوجه عظمت بی‌کران عالم هستی می‌کند. سپس از کلان به ذره‌ی سلولی می‌پردازد. آن‌گاه مسئله‌ی رجعت و بازگشتی که برای همه‌ی عالم هست مطرح می‌سازد؛ و سرانجام به پیامبر متذکر می‌شود که اگر باز هم نمی‌خواهند ایمان بیاورند، کاری به کارشان نداشته باش و رهایشان کن تا هر کیدی که می‌خواهند به کار ببرند، چون قوانین دنیا نیز با آنها کید خواهد کرد. اما در عین حال تو موظفی که دلشان را به دست بیاوری. تو همتش را داری، جذبشان کن. و پیامبر هم نشان داد که همتش تا چه اندازه بلند است و توانست همه‌ی آنها را به سوی خود جذب کند و به راه اسلام هدایشان کند. از این روست که خداوند در شأن او گفته: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**^۲. به راستی که تو را اخلاق بزرگ و والایی است. **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ**. به خاطر رحمت خاص خدا بر تو است که با اینان تا این حد مهربان و نرم خو شدی. **وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ**^۲ و اگر خشن و درشت‌خو و سخت‌دل بودی، از پیرامونت پراکنده می‌شدند. روشنی شمع وجود گرامی پیامبر بود که سرانجام همه‌ی اقوام

۱. مزمل (۷۳) / ۱۱. ۲. فرقان (۲۵) / ۶۳.
۲. قلم (۶۸) / ۴. ۲. آل عمران (۳) / ۱۵۹.

عرب را به دور او گرد آورد. در تاریخ آمده است که در اوایل بعثت، یکی از فرستادگان قریش برای گفتگو با پیامبر، پس از آنکه رفتار نو مسلمانان را با او می‌بیند، به قریش می‌گوید که شما هیچ امیدی به موفقیت خود نداشته باشید، چون در دنیا هیچ سلطانی پیش مردمش این اندازه عزیز نیست و محال است که این مردم دست از او و مکتب او بردارند. پیامبر با رفتار و طبیعت و سرشت خود، که با توصیه‌های الهی هدایت می‌شد، به بهترین وجه توانست به تألیف قلوب بپردازد و مردمان را به سوی اسلام جذب کند. صدق الله العلی العظیم.